

نقش قرآن و حدیث در گسترش زبان و ادبیات فارسی

عباس ایزدپناه

مقدمه:

اندیشه‌ها بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند. به همین سبب ارکان عمده بسیاری از علوم را اصول موضوعه تشکیل می‌دهد که در علوم دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرند. زبان و ادبیات اقوام ملل نیز بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. از همین رو این اصل یکی از اصول و قواعد شناخته شده زبان‌شناسی توصیفی است.

ما نفرد بی‌یرویش^۱ می‌گوید:

«گفته‌ها و نگرشهای انسان، دیگر پدیده‌هایی منفرد و مجزا از هم تلقی نمی‌شوند؛ بلکه در چارچوب کلی شبکه‌ای از روابط، مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ شبکه‌ای که ساخت همه این پدیده‌ها را مشخص می‌نماید. «در واقع وقتی این دیدگاه (عقیده به رابطه زبانها با یکدیگر) برای بررسی برگزیده می‌شود، تعداد شگفت‌آوری از پدیده‌ها (از پندارهای عامیانه گرفته تا مفاهیم مذهبی و مسائل پیچیده زیبایی‌شناسی) شکلی نظام یافته پیدا می‌کنند و در قالب توصیف‌های دقیق جای می‌گیرند»^۲

دالمبر (۱۷۱۷-۱۸۸۳م)، از صاحب‌نظران ادبیات تطبیقی می‌گوید:

«بر همه ملتهای روشنفکر است که با یکدیگر داد و ستد فکری داشته باشند. این

۱ Bier Wisch Manfred

۲-مانفرد، بی‌یرویش، زبان‌شناسی جدید، ص ۱۵، ترجمه محمد رضا باطنی.

واقعیت برای پیشرفت ادبیات، سخت حیاتی است و باید دست اندرکاران ادب آن را نادیده نگیرند و از اهمیت آن نگاهند بویژه ملت فرانسه که از دیر باز به منافع تبادل روابط ادبی پی برده اند.^۳

دکتر غنیمی هلال، از کارشناسان ادبیات تطبیقی نیز در این باره می نویسد:

«ادبیات قدیم عرب در دورهٔ خلافت عباسی به سوی پیشرفت و کمال گام نهاد و انواع اثرهای ادبی و تصاویر فنی و سوزنده‌های گوناگون پدید آمد و این جنبش به خاطر تأثیر مستقیم ادبیات فارسی روی ادبیات عرب و به طور غیر مستقیم - از طریق ادبیات فارسی - زیر نفوذ ادبیات هندی و تفکرات یونانی بوده است ... تاریخ ادبی دنیا نشان داده است که انحطاط ادبیات هر قومی در دوره‌هایی بوده است که ادبیات در لاک خود فرورفته و در انزوا می زیسته است. ادبیاتی که در انزوا قرار گرفته باشد و از استنشاق هوای آزاد خارج، محروم باشد بلکه فقط به نشخوار مفاهیم مکرر اکتفا کند؛ دچار پوسیدگی شده که در نتیجه بیزاری نویسنده و خواننده را برمی انگیزاند.»^۴

پس، ادبیات فارسی گذشته و امروز ما به شدت با ادبیات جهانی، بخصوص با ادبیات عرب بعد از اسلام گره خورده است. می دانیم که «نیما یوشیج» در پرتو تأثر از ادبیات فرانسه سبک نوین خویش، در شعر معاصر ایران را بنیان نهاد و مرحوم «سهراب سپهری» نیز، بانگرشی تازه به ادبیات و اندیشه‌های اروپایی، هندی و ادبیات و عرفان کهن اسلامی، زبان و اندیشهٔ وی را تکامل بخشید.

اینک بی هیچ تردیدی می توان گفت که ادبیات فارسی، در طول عمر هزار و چند صد سالهٔ خویش از ادبیات اسلامی بیشترین بهره را نصیب خود ساخته است. از این بحث می توان نتیجه گرفت که بر اهل ادب و مرزبانان زبان و ادبیات امروز، ضروری است که پیوند و رابطهٔ خویش را نسبت به اندیشه و ادبیات کهن خود با ادبیات معاصر و ادبیات جهانی معاصر قطع نکنند. ادبیات بریده از گذشته، بریده از عصر و بریده از ادبیات و اندیشهٔ جهانی، ادبیات کم رنگ و بی جانی خواهد بود.

بنابراین، آنان که به دنبال آفت شناسی زبان و ادبیات فارسی می گردند باید بدانند که مهمترین آفت در تاروپود همین بریدگیهای سه گانه است. چون روشن است که ادب و هنر بریده از عصر، ادبیات کهنه و کلیشه ای خواهد بود چنان که ادبیات بریده از جهان، صرفاً ارزش بومی و محلی خواهد داشت همان گونه که هنر و ادب بریده از گذشته ادبیاتی خواهد بود زمان زده و کم محتوا، بلکه فاقد استحکام و جاودانگی.

اثر پذیری ادبیات فارسی از ادبیات اسلامی در ابعاد و زمینه‌های مختلفی صورت گرفته

۳- غنیمی هلال، محمد، ادبیات تطبیقی، ص ۱۴۳، ترجمهٔ سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی.

۴- همان، ص ۱۴۴-۱۴۵.

است که بطور اساسی در سه محور قابل طرح و بررسی است: در قلمرو اندیشه و پیام، در قلمرو صنعت و دستور و در حوزه ادبیات انقلاب اسلامی.

۱- در قلمرو اندیشه و پیام

پیش از اسلام، ادبیات عرب چیزی نداشت که ارزش صدور و تأثیر قابل توجه در ادبیات دیگر ملتها - بخصوص ادبیات زبانهای اصیل و ریشه دار - را داشته باشد. ولی بعد از اسلام در پرتو قرآن و سنت، در قلمرو نظم و نثر عربی، انقلاب عظیمی رخ می دهد و بطور ناگهانی ادبیات بی روح و بی رنگ، به ادبیاتی مولد، حیاتبخش و هدایتگر تبدیل می شود و برپیکره فرهنگها و ادبیات مناطق زیر نفوذ خود را نیز حیات تازه ای می بخشد. ابن خلدون می نویسد:

«و از آنچه در این فصل بیان شد راز دیگری نیز آشکار می گردد و آن ذکر سبب این است که چرا سخن عرب در دوره اسلام و ذوقهای سخنندان این عصر نسبت به سخنان - نظم و نثر - روزگار جاهلیت در طبقه برتری قرار دارد چه ما می بینیم که شعر حسان بن ثابت و عمر بن ابی ربیع و حطیبه و جریر و فرزدق ... از لحاظ بلاغت در طبقه بالاتری نسبت به اشعار شاعران جاهلیت قرار دارد و بهتر از شعر نابغه و عتره و ابن کلثوم و زهیر و علقمة بن عبده و طرفه بن عبد است و بر سخنان عصر جاهلیت خواه نثر و خواه محاورات ایشان برتری دارد و طبع سلیم و ذوق درست برای منتقد بصیر در بلاغت بهترین گواه است و سبب آن این است که آنان که عصر اسلام را درك کرده اند طبقه عالی سخن را در قرآن و حدیث شنیده اند، سخنانی که بشر از اتیان به مثل آن عاجز مانده است و چون این سخنان بردل آنان نشسته و نفوس ایشان بر اسلوبهای آنها پرورش یافته است طبعهای ایشان به استقامت گراییده و ملکات آنان در بلاغت بر ملکات گذشتگانی که در عصر جاهلیت می زیسته و این طبقه سخن را نشنیده و بر آن پرورش نیافته اند، برتری یافته است. از این رو سخنان گویندگان عصر اسلامی خواه نظم یا نثر نسبت به آثار عصر جاهلیت از لحاظ زیبایی نیکوتر و از نظر رونق صافی تر است...»^۵

تا قرن ششم، عوامل متعددی چون اختلاف در شیوه ها، نوع نگرشها یا شرایط و اوضاع خاص اجتماعی موجب گردید که شاعران و ادب دانان ایران زمین در مقایسه با شاعران و ادبایی بعد از قرن ششم کمتر اندیشه و هنر اسلامی را در آثار خویش منعکس سازند ولی بعد از قرن ششم، شرایط و زمینه ها برای بهره برداری و تغذیه، بیشتر فراهم می شود. سعدی - ره - اخلاق و مواعظ و تاحدی عرفان اسلامی را در آثار خویش منعکس می سازد. مرحوم فخر الدین عراقی، عطار و بخصوص حکیم سنایی، انسان شناسی و معارف بلند عرفانی اسلام را به حوزه ادبیات فارسی وارد می کنند و این تأثر و وام گیری در مثنوی و غزلیات مولانا جلال الدین رومی

۵- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، ج ۲، ص ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰، ترجمه محمد گنابادی.

به اوج خود می‌رسد.

تأثیر ادبیات اسلامی بر فارسی در دو محور جامه عمل پوشید: یکی در شکل اندیشه‌های بنیادین اخلاقی، کلامی، اجتماعی و بخصوص عرفانی و دیگر در شکل تضمین و تلمیح. در قلمرو نخست، ادیب، معارف و اندیشه‌های اسلامی را در آینه آثار خویش به نمایش می‌گذارد بی آن که بر آن بطور تضمین یا تلمیح اشاره‌ای داشته باشد. برای مثال مولوی آنجا که می‌گوید:

ما همه شیریم شیران علم حمله مان از باد باشد دم به دم

به حسب ظاهر با اندیشه اسلامی رابطه‌ای ندارد ولی با اندکی تأمل می‌توان پی برد که بطور دقیق از جهان بینی و اندیشه اسلامی سرچشمه گرفته است که عبارت از آیات و روایات مربوط به تفوق اراده الهی بر اراده بشری است. همان گونه که تأثر، گاهی به صورت تضمین و تلمیح است که بیشترین حد کاربرد آن در مثنوی مولوی است. مرحوم فروزانفر بیش از هفتصد حدیث نبوی را در کتاب «احادیث مثنوی» گردآوری کرده است و مشابه پژوهش آن بزرگ را در قلمرو آیات مثنوی نیز انجام داده‌اند.^۶

مولوی غالباً با تعبیرهایی چون «مصطفی فرمود»، «گفت پیغمبر» و... به تضمینهای روایی خود اشاره می‌کند؛ مانند:

پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است مصطفی فرمود دنیا ساعتی است
یا:

مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح خواندش رسول
یا در تلمیح آیه‌ای:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
که به آیه ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره نساء یا به معراج رسول اکرم ﷺ اشاره دارد.
و یا:

در میان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند کو سیر و عدس
منقطع شد نان و خوان از آسمان مانند رنج زرع و بیل و داسمان

۲- در قلمرو فنون سخن آرای و واژه‌ها و ترکیبها

حضور ادبیات قرآنی و اهل بیت علیهم‌السلام در قلمرو فنون سخن آرای و الفاظ؛ یعنی تمثیلهای، صور خیال، قواعد بدیع، دستور زبان، وزن و قافیه و واژه‌ها و ترکیبها نیز چشمگیر و در خور تأمل است. شاید منشأ و سرچشمه این تأثیر، ترجمه قرآن و سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت آن

ع. ر. ک، آیات مثنوی، از نوری کوتنایی، نظام الدین، چاپ بارقه.

حضرت به زبان بلیغ و فنی فارسی باشد. آثاری چون؛ تفسیر قرآن مرحوم خواجه عبدالله انصاری، ترجمه مسجع نهج البلاغه توسط دکتر سید جعفر شهیدی، ترجمه زیبای نهج البلاغه توسط آقای داریوش شاهین، ترجمه های فصیح مرحوم جواد فاضل از صحیفه سجادیه و ... همه شاهکارهایی است که به یمن اسلام بر غنای تصاویر و ترکیبهای ادبیات فارسی ما افزوده اند. چنان که ترجمه و اقتباس از نهج البلاغه در قالب نظم و شعر فارسی، گامی است بلند و بزرگ در این مسیر؛ مانند اثر گراندقدر استاد آل یاسین با عنوان «کلام علی علیه السلام با نغمه همایون» که بی تردید تأثیر مثبت آن بر توسعه زبان فارسی، در قلمرو اندیشه و پیام آن محدود نمی شود هر چند در این وادی خلأهای بسیاری است که باید به دست همت هنرمندان متعهد؛ پر شود.

تأثیر ادبیات اسلامی بر ادبیات فارسی در قلمروهای مختلفی در خور پژوهش و بررسی است که پرداختن به آن از عهده یک یا چند مقاله - و شاید حتی از عهده یک یا چند فرد - خارج است ولی به تناسب نوشته حاضر، به چند قلمرو برجسته آن نظری می افکنیم که عبارتند از: حوزه تمثیلهای و تصویرها، وزن و قافیه، واژه ها و ترکیبها:

۲/۱. در حوزه صورخیال

اعجاز قرآن و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام تنها به قلمرو مفهوم و پیام منحصر نمی شود. به همین سبب اهل بلاغت و فنون بیان و بدیع در باره اعجاز بیانی و بدیعی قرآن کتابها نوشته اند.

همان گونه که عارف و ادیب کم نظیر مرحوم سید رضی، بعد بیانی و بدیعی نهج البلاغه را در حد اعجاز دانسته و شگفت زدگی خود را در هیچ مقامی پنهان نداشته است. پس قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام چنان که در حوزه جهان بینی و اندیشه، نهضت ابدی پدید آورد، در قلمرو هنر و ادبیات نیز انقلاب و نهضتی جاودانه به وجود آورد و این نهضت همزمان با نفوذ اسلام به حوزه کشورهای غیر عرب، ادبیات آنان را نیز دچار تحول و دگرگونی ساخت. این تحول - چنان که اشاره شد - در قلمرو: حوزه اندیشه و دیگر در حوزه صنعت و الفاظ آشکار گردید که یکی از ابعاد برجسته آن تأثیر در صور خیال و ایمازهاست. چنان که روشن است، صور خیال رکن اساسی هنر بخصوص هنر شعر و ادبیات است تا آنجا که اگر در باره رکن شعر و هنر، بحثی به میان آید باید عنصر خیال را رکن اساسی و مقوم شعر و هنر دانست. چنان که ارسطو شعر را عبارت از «کلام مخیل» دانسته است.^۷

هنرمند از این جهت به صور خیال تمسک می جوید که زبان عرفی توان حمل معانی بلند، احساسات و اندیشه های متعالی را ندارد به همین سبب هنرمندان و اهل شعر به عنصر تخیل و استفاده از ایمازها اهمیت خاصی قائلند.

خیال در فلسفه به نوعی ادراک اطلاق می شود که با ادراک حسی و عقلانی تفاوت دارد

زیرا در ادراک حسی میان ادراک کننده و ادراک شونده اتصال مستقیم برقرار است ولی در ادراک خیالی میان ادراک کننده و ادراک شونده رابطه مستقیمی وجود ندارد. در عرف اهل عرفان نیز خیال به مفهوم ماسوی الله و عالم وجود است که همه جلوه حضرت حق اند. همان گونه که در عرف عامه به معنی و همیات و ادراکات خلاف واقع نیز به کار می رود ولی در اصطلاح اهل هنر و ادبیات مفهوم خاصی دارد و آن عبارت از صورتهایی که قوه خیال ما برای حکایت از احساسات یا اندیشه های متعالی یا ما فی الضمیر می آفریند که با زبان عادی و تعبیرات عرفی قابل بیان نیست. این صورتهای که شاعر یا هنرمند باید برای بیان مقاصد خویش به خدمت بگمارد صور خیال نام دارد که در قالبهای تمثیل، استعاره، تشبیه، کنایه، سمبلها، تشخیص یا تجسیم و ... به کار می رود. ادبیات قرآنی و اهل بیت علیهم السلام مشحون از صور خیال و ایمازهای ظریف و دلکش - البته خیال به مفهوم متناسب با ساحت قدس خداوندی و به مفهوم خاص خود و مسانخ با مقام اهل عصمت - است که در توسعه و غنای ادبیات فارسی ما می تواند نقش عمده ایفا کند. صور خیال در ادبیات در دو حوزه عمده قابل طرح و بررسی است: حوزه تمثیلهای و حوزه تشبیه و استعاره و تشخیص.

۱-۲. در حوزه تمثیل

تمثیل از ریشه مثل است که به مفهوم تصویر کردن و مثل آوردن استعمال می شود و در اصطلاح اهل ادبیات یکی از انواع ادبی محسوب می شود و آن نقل حکایت یا ماجرای است که برای انتقال معانی بلند عرفانی، عاطفی و کلامی بسیار مناسب است. زیرا زبان تمثیل نیز مانند داستان و رمان غیر مستقیم است که با طبع زیبایی دوستی انسان بسیار سازگار است. به عبارت دیگر؛ تمثیل نوعی صور خیال و استعاره است که با ذکر مشبه به (در قالب حکایت یا داستان)، مشبه را معرفی می کند. از همین روی اهل ادب می گویند:

«خواننده با داستان دو نوع برخورد می کند، یک بار معنای ظاهری خود داستان مطرح است که جنبه حکایت دارد و یک بار معنای باطنی آن که تمثیلی از برای مطلبی عرفانی است.»^۸

می دانیم که افلاطون برای تفهیم نظریه مثل معروف خود به تمثیل غار متوسل شده است. او می گوید: ما مردم عالم ناسوت، بسان گروهی هستیم که در غاری به زنجیر کشیده شده اند به گونه ای که صورتشان به سمت انتها و پشتشان به سوی مدخل غار است. آنگاه در پشت سر آنان آتشی روشن کرده و انسانها یا حیواناتی از میان آنان و شعله های آتش عبور می کنند. در نتیجه تصویر آنها به دیوار انتهای غار می افتد و آنان گمان می کنند که آن تصاویر وجود واقعی آنهاست در حالی که وجود واقعی از دیده آنها پنهان است. پدیده های دنیای ما نیز سایه ها و تصویرهایی از ارباب انواع و مثل هستند؛ یعنی، هر پدیده ای صورتی با خود دارد که

حقیقت اوست. شاعران پارسی گوی بخصوص مولوی در مثنوی خود از قصه های قرآن و تمثیلهای دلکش آن فراوان بهره برده اند. مانند ماجرای هجرت حضرت یوسف علیه السلام، قصه حضرت نوح علیه السلام، داستان بنی اسرائیل و... مانند:

در میان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند کوسیر و عدس
منقطع شد خوان و نان از آسمان مانند رنج زرع و بیل و داسمان

چنان که حافظ نیز از داستان هبوط حضرت آدم علیه السلام و هجران حضرت یوسف علیه السلام به عنوان تمثیل استفاده کرده و گاهی با تلمیح یا تصریح به آنها اشاره می کند. چون:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
و یا:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند
اینک به گفته حافظ - ره -:

من آنچه شرط بلاغ است مجمل گفتم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل
تأثیر ادبیات تمثیلی قرآن و احادیث بر ادبیات فارسی گسترده تر از آن است که بتوان در چند مقال حق آن را ادا نمود بلکه تحقیقی وسیع و تألیفی در خور می طلبد.

۲-۱-۲. در حوزه قواعد بیانی

قالبهای عمده دیگر که در حوزه تصاویر خیال در ادبیات - بخصوص شعر - به کار می رود فنون بیانی چون استعاره، تشبیه و تشخیص است.

«استعاره در لغت مصدر باب استفعال است؛ یعنی، عاریه خواستن لغتی را به جای لغتی دیگر، زیرا شاعر در استعاره واژه ای را به علاقه مشابهت به جای واژه دیگری به کار می برد.»^۹

به عبارت دیگر استعاره؛ ذکر مشبه به با حذف ادات تشبیه و مشبه است با ادعای اینکه مشبه ما عین مشبه به است. برای مثال، اگر درباره درخشندگی چهره حضرت ابو الفضل در میدان نبرد عاشورا و هیبت او گفته شود:

خورشید دوباره برمदार آمده بود با آتش تیغ پرشسرار آمده بود
در همسهمه شانه زمین می لرزید عباس به صحن کارزار آمده بود

استعاره به کار رفته است.

اما تشبیه؛ عبارت از: مانند کردن چیزی به چیزی به خاطر مشابهت است. برای مثال:

۹- شمیسا، سیروس، بیان، ص ۱۴۱.

«انت كالشمس في الضياء» تو در نور بسان خورشیدی، یک تشبیه است ولی تجسیم یا تشخیص عبارت از شخصیت بخشیدن و جنبش دادن به اشیا و عناصر طبیعت یا «بخشیدن صفات انسان بویژه احساس انسانی به چیزهای انتزاعی، اصطلاحات عام و موضوعات غیر انسان یا چیزهای زنده دیگر» است.^{۱۰}

البته این تصویر را - که در ادبیات اروپا بیشتر مطرح است - می توان همان استعاره مکنیه یا بالکنایه دانست که در علم بیان قدیم (در عالم اسلام) مطرح بوده و برای آن «دست روزگار»، «فرو رفتن چنگال مرگ» و ... را مثال زده اند.^{۱۱} ولی به خاطر ارزش هنری این صنعت و کاربرد زیاد آن، در وادی صور خیال، می توان آن را به عنوان فنی مستقل مورد بحث قرار داد. آقای کدکنی می گوید:

یکی از زیباترین گونه های صور خیال در شعر، تصرفی است که ذهن شاعر در اشیاء و عناصر بی جان طبیعت می کند و از رهگذر نیروی تخیل خویش بدانها حرکت و جنبش می بخشد و در نتیجه هنگامی که از دریچه چشم او به طبیعت و اشیاء می نگریم، همه چیز در برابر ما سرشار از زندگی، حرکت و حیات است و این مسأله ویژه شعر نیست ... بسیاری از شاعران هستند که طبیعت را وصف می کنند اما کمتر کسانی از آنها می توانند، این وصف را با حرکت و حیات همراه کنند به گفته «کروچه» طبیعت در برابر هنر ابله است و اگر انسان آن را به سخن در نیاورد گنگ است.^{۱۲}

صناعت های یاد شده هر سه در وادی آفرینه های شاهکار ادبی، بیشترین نقش را بر عهده دارند ولی از میان آنان سهم استعاره بیشتر است تا آنجا که ابن خلدون می گوید:

«شعر سخنی بلیغ و مبتنی بر استعاره و اوصاف» است که به اجزایی هموزن و همروی تجزیه گردد... در این تعریف «سخن بلیغ» جنس است که فصل آن «مبتنی بر استعاره و اوصاف» است.^{۱۳}

این عناصر در اعجاز بلاغی قرآن و حدیث و ایجاد نهضت ادبی اسلام نقش عمده ای ایفا کرده که نه تنها سخن ابن خلدون بلکه بسیاری از بزرگان قله ادبیات عرب؛ چون سیدرضی، ابن ابی الاصبیح مصری، محمد عبده، ابن ابی الحدید، جاحظ و ... بر این مدعا گواه روشنی است که خود آیات قرآنی و آثار معصومین علیهم السلام بهترین شاهد بر این مدعا است. ولی مدعای مورد بحث ما این است که صور خیال در ادبیات قرآنی و روایی همان گونه که ادبیات عرب را پر بار ساخت، بر ادبیات فارسی مان نیز غنا بخشیده است. در عین حال بر این باوریم که اگر پارسی سرایان و پاسداران ادبیات ما بیش از این به ادبیات قرآن و اهل بیت علیهم السلام توجه می کردند بسی بیش

۱۰- ر. ک، شفیع کدکنی، محمد رضا، صور خیال در شعر فارسی، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۱۱- همان، ص ۱۵۲-۱۵۵.

۱۲- همان، ص ۱۴۹-۱۵۰.

۱۳- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، ج ۲، ص ۱۲۱۵، ترجمه محمد گنابادی.

از اینها برصور خیال در شعر فارسی غنا می بخشیدند ولی با کمال تأسف رابطه و تأثر اهل ادب ما از اسلام، همواه دچار نوسان بوده است.

بحث درباره تأثر استعاره‌ها، تشبیهات و تشخیصهای ادبیات فارسی از ادبیات قرآنی و حدیثی کار گسترده و دشوار است که به حسب ضرورت، به نمونه‌های بارزی از این تأثر در مثنویهای پس از انقلاب اسلامی اشاره می‌دارم:

سراینده برای توصیف شرایط ظلمت زای نظام جاهلیت، با استفاده از صناعت‌های تصویری نهج البلاغه اینگونه می‌سراید:

مار کر در شهرهاشان خانه داشت جغد بر ویرانه‌هاشان لانه داشت
روح عالم با بهاران قهر بود آب هم در کاسه‌هاشان زهر بود

استعاره «حضور مار کر در شهر» تصویری است که علی علیه السلام برای توصیف نظام جاهلیت به کار برده است آنجا که می‌فرماید: «منیخون بین حجارة خشن و حیات صم...»^{۱۴} منزلگاهتان سنگستانهای نا هموار و همنشینان مارهای کر بود. برای توصیف وحشت زایی آن نظام تصویر دیگری به کار می‌برد و آن تلخی و گندابی آبهای نوشیدنی است آنجا که می‌فرماید: «تشریون الکدر و تاکلون الجشب...» آبهای تیره و ناگواری نوشیدید و خوراکیهای گلوآزار می‌خوردید. در بیت دیگری با استفاده از تصاویر قرآنی نظام جاهلیت اینگونه توصیف می‌شود:

روحشان را با زمین پیوند بود خانه‌شان بر پرتگاهی بند بود

مصراع اول از آیه شریفه «انناقلتم الی الارض» - احساس سنگینی می‌کنید و به زمین می‌چسبید - اقتباس شده است و تصویر مصراع دوم نیز تضمین تصویری است از آیه: «وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها»^{۱۵} و بر لبه پرتگاهی از آتش بودید که شما را از آن رهایی بخشید.

در مثنوی «شیر بیشه‌های ماسوله» که به توصیف شخصیت والای سردار نهضت جنگل می‌پردازد آمده است:

شیر خود یک لشکری انبوه بود کوه بود آری ولی تک کوه بود

و همین تصویر (تک کوه) در بیت دیگری - خطاب به دل - اینگونه استخدام شده است:

مثل مالک لشکری انبوه باش کوه هم باشی برو تک کوه باش^{۱۶}

این ترکیب و تصویر زیبا ترجمه‌ای است از عبارت علی علیه السلام که هنگام شنیدن شهادت

۱۴- نهج البلاغه دکتر شهیدی، خطبه ۲۶.

۱۵- ر. ک، توبه/۳۸؛ آل عمران/۱۰۳.

۱۶- پنج بیت مذکور، از مثنوی گونه‌های صاحب این قلم است.

ابرمرد تاریخ اسلام، صحابی بزرگ مولا جناب مالک اشتر نخعی بر زبان مبارکش جاری شد:
«مالک وما مالک! لو كان جبلاً لكان فنداً، ولو كان حجراً لكان صلداً، لا يرتقيه الحافر
ولا يوفى عليه الطائر.»^{۱۷}

مالک! مالک چه بود! به خدا اگر کوه بود تک کوه بود و اگر سنگ بود سنگی بود
سخت. هیچ سمندی به ستیغ آن نرسد و هیچ پرندۀ ای بر بلندایش پرنگشاید.
اینها نمونه‌هایی بود که این کمترین در برخی از شعر گونه‌های خود آورده است. بی
شک اگر در دریای ناپیدای کرانه ادب فارسی دوران اسلامی غواصی شود از این گونه گوهرها
فراوان به دست خواهد آمد که از صدف ادبیات قرآنی و روایات اهل بیت علیهم السلام به دست آمده
است.

۲-۲- در قلمرو وزن و قافیه و واژه‌ها و ترکیبها

وزن، موسیقی و قافیه در شعر و آهنگ و سجع در نثر، از آرایه‌های مهم هنری به شمار
می‌روند. قرآن و کتب حدیثی ما به طور کامل به این اصل عنایت داشته‌اند. قرآن از صنعت
آهنگ و سجع در حد اعجاز استفاده کرده است چنان که در نهج البلاغه، صحیفه سجادیه،
خطبه‌های حضرت زهرا علیها السلام و حضرت زینب علیها السلام و اهل بیت پیامبر علیهم السلام زیباترین نوع موسیقی
و سجع به کار رفته است؛ برای نمونه قرآن قیامت را اینگونه توصیف می‌کند: ﴿اذا الشمس
كورت. واذا النجوم انكدرت. واذا الجبال سيرت. واذا العشار عطلت. واذا الوحوش حشرت. واذا
البحار سجرت...﴾^{۱۸}

آنگاه که خورشید در هم پیچیده و بی نور شود. و آنگاه که ستارگان تیره گردند
و فروریزند. و آنگاه که کوهها روان گردند. و آنگاه که شتران آبستن رها شوند. و آنگاه که
حیوانات وحشی گرد هم آیند. و آنگاه که دریاها به جوش آیند... یا: ﴿والشمس وضحيها.
والقمر اذا تليها. والنهار اذا جليها. واللّيل اذا يغشيها. والسّماء وما بنيتها...﴾^{۱۹} سوگند به خورشید
و تابشش. و به ماه چون از پی آن برآید. و به روز چون تجلی کند. و به شب آنگاه که فرو
پوشدش. و به آسمان و آنکه برافراشتش... .

به همین سبب در جهان امروز فن زیبا خوانی قرآن به عنوان یکی از شاخه‌های مهم هنر
اسلامی در آمده است که هنرمندان آن را در قالب و وزنهای مختلف تجربه می‌کنند.

نهج البلاغه و خطبه‌های حضرت زهرا علیها السلام و دعاهای معتبر اهل بیت علیهم السلام چون صحیفه
سجادیه، جوشن کبیر، جامعه کبیره، مناجات خمس عشره، دعاهای شعبانیه و... نیز بعد از
قرآن در این قلمرو - چون قلمروهای دیگر - در حد اعجازند که بی هیچ تردیدی صنعت آهنگ

۱۷- نهج البلاغه دکتر شهیدی، حکمت ۴۴۳.

۱۸- تکویر/۱-۶.

۱۹- الشمس/۱-۵.

و قافیه در جهان عرب و امدار آن است. برای نمونه علی علیه السلام در خطبه های جاودانه اش اینگونه سخن بر زبان می آورد:

«الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون، ولا یحصی نعماته العادون، ولا یؤدی حقّه المجتهدون. الذی لا یدرکه بعد الهمم ولا یناله غوص الفطن. الذی لیس لصفته حد محدود ولا نعت موجود ولا وقت معدود ولا اجل ممدود.»^{۲۰}

سپاس خدایی را که سخنوران در ستودن او بمانند و شماره گران [به] شمردن نعمتهای او [در نیابند]، و کوشندگان حق او را گزاردن نتوانند. خدایی که پای اندیشه تیز گامان در راه شناسایی او لنگ است، و سرفکرت ژرف رویه دریای معرفتش بر سنگ. صفتهای او تعریف ناشدنی است و به وصف در نیامدنی و در وقت ناگنجیدنی، و به زمانی مخصوص نابودنی...»^{۲۱}

این صنعت از دو طریق به ادبیات فارسی راه یافت: اقتباس و ترجمه.

در عالم ادب پارسی، سعدی - ره - در گلستان بطور شگفت انگیز نثر مسجع را به کار گرفت. در همان عصر، شاهکاری چون «مرصاد العباد» مرحوم نجم الدین رازی نیز به بوستان ادب پیوست و «مناجات» خواجه عبدالله انصاری نیز پیش از آن به منصه ظهور رسیده بود. در حالی که چنین شیوه ای پیش از اسلام نه در دنیای عرب با آن قوت و استحکام سابقه داشته است و نه در دنیای ادبیات کهن فارسی.

چنان که شاهکاری شعری باورنهای متعدد و در قافیه ها و ردیفهای متنوع و دلکش عربی و فارسی همه بعد از توسعه فرهنگ و ادبیات اسلامی پا به عرصه ظهور می گذارند. روزنه دیگر انتقال آهنگ و قافیه، صنعت ترجمه بود. ادیبان متأله و حکیم زبان پارسی تنها به اقتباس ادبیات اسلامی در عرصه شعر و نثر ادبی اکتفا نکردند بلکه به ترجمه شاهکارهای فکری و هنری دنیای اسلام دست یازیدند. ترجمه هایی چون کشف الاسرار میبیدی و تفسیر مرحوم خواجه عبدالله انصاری بی هیچ تردیدی یکی از سرچشمه های رشد و تحول تکاملی در ادبیات فارسی بود.

در وادی ترجمه نهج البلاغه ترجمه های استادان: داریوش شاهین و دکتر شهیدی از ارزش ادبی و الایی برخوردارند. با این تفاوت که استاد شهیدی صنعت سجع علی علیه السلام را به خوبی در اختیار زبان فارسی قرار داده است و آقای شاهین بیشتر نکات بیانی و بدیعی نهج البلاغه را با طراوت زبانی در خور تحسین به فارسی انتقال می دهد. چنان که ترجمه خطبه های حضرت زهرا علیها السلام توسط استاد شهیدی خدمت بزرگ دیگری به ادبیات این مرز و بوم است. در حوزه انتقال و توسعه واژه ها و ترکیبها نیز از سه شیوه می توان به عنوان روزنه های انتقال یاد کرد: اقتباس، تضمین و ترجمه. بطوری که دکتر خوانساری می نویسد:

«چون ایرانیان به دین مبین اسلام گرویدند و طبعاً با ملت عرب و دین و قوانین

۲۰- نهج البلاغه دکتر شهیدی، خطبه ۱.

۲۱- از ترجمه مسجع نهج البلاغه توسط دکتر شهیدی.

و سنن اسلامی سروکار یافتند، رفته رفته لغات بسیار [ی] از عربی [فرا] گرفتند و بسیاری از لغات زبان خود را که زبان پهلوی بود به دست فراموشی سپردند. لغات عربی که در ابتدا اقتباس می شد، بیشتر لغات دینی از قبیل حج، زکات و حد و کفاره یا لغات اداری از قبیل خلیفه و امیر و خراج و امثال آن بود. اما به اینقدر اکتفا نشد و کم کم به جای بسیاری از لغات سنگین و ثقیل پهلوی، کلمات ساده عربی به کار رفت و به این ترتیب بروسعت دایره زبان افزوده شد و زبانی کاملتر و رساتر به وجود آمد.

دانشمندان و بزرگان و شعرا و نویسندگان بتدریج با به کار بردن کلمات عربی، بر رونق سخن خود افزودند و کلام خود را بدان آراستند... این لغات به قدری در فارسی رخنه کرده و رنگ فارسی [به خود] گرفته است که غالباً در موقع خواندن متوجه عربی بودن آن نیستیم و چه بسا اشخاص که از عربی بودن نسیه و مسکین و غم و صدها لغت مانند آن غفلت دارند و حتی غالباً می پرسند که فلان لغت فارسی است یا عربی؟^{۲۲}

پس یک چهره از تأثر، اقتباس و ازبه های عربی و هضم صوری آن واژه در اصطلاحات فارسی بوده است همان طور که ممکن است واژه «تک کوه» که از کلمه «فند» در نهج البلاغه اقتباس شده است با ورود خود به زبان فارسی به سرعت برای خود جا باز کند و چه بسا در خانواده و ازگانی ما صدر نشین شود.

البته اینگونه از هضم و جذب واژه ها و ترکیبها در زبان بیش از همه مرهون قریحه شاعران است تا دیگر هنرمندان؛ زیرا که آنان به فرموده معصوم علیه السلام زمامداران شهر سخند که «الشعراء امراء الکلام». روزنه دیگر، صنعت تضمین است. نویسندگان، با ذوق و قریحه ویژه خود ترکیبهای کوتاه و نغز قرآنی و حدیثی را در آثار بدیع خود تضمین می کنند. آنگاه بتدریج آن ترکیب در کاشانه ادبیات میزبان جایی برای خود باز کرده و به گونه ای ورد زبان می شود؛ مانند ترکیب «هیئات منا الذلّة» - از امام حسین علیه السلام - در بیت:

تیر باطل سوز حق در چله بود کوهی از هیئات منا الذلّه بود

و ترکیب «ذوالفقار» و «حیدر کرار» در بیت:

سرو جنگل بود او سرسار بود ذوالفقار حیدر کرار بود

یا «ولی الله» در:

هر دلی از سر او آگاه نیست محرم آن جز ولی الله نیست

همان گونه که تک واژه های قرآنی و روایی وجود دارند که در ادبیات ما برای خود جایی باز کرده و منزلتی یافته اند؛ مانند واژه های: عاشورا، عشق، شهود، اشراق، اشارات،

ساقی، باقی، شراره، شعله، عطش، خیال، ادراک، وهم، عارف، عاشق، سجاده، خطا، خراب و... برای مثال:

بازلش روحمان تعمید شد عهد عاشورا یمان تجدید شد

این واژه‌ها و ترکیبهای عربی چنان که مشاهده می‌کنید در شعر و نثر فارسی معاصر ما هضم شده و جزئی از خانواده واژگانی زبان درآمده‌اند.

۳- در قلمرو ادبیات انقلاب اسلامی

تأثیرپذیری ادبیات فارسی از ادبیات اسلامی همگام با تولد انقلاب اسلامی ایران به نقطه عطف و اوج خود می‌رسد و اساساً به لحاظ اندیشه و احساس، چهره دیگری پیدا می‌کند که باید از آن به انقلاب ادبی اسلام یا انقلاب ادبی عصر امام خمینی - ره - تعبیر شود. جریانهای ادبی بعد از انقلاب اسلامی را بطور کلی می‌توان به چهار گرایش یا نوع تقسیم کرد:

ادبیات و هنر بریده از گذشته، ادبیات بریده از عصر، ادبیات بریده از اسلام - در بعد اندیشه و صنعت و صورت - و ادبیات پیوسته با اسلام و گذشته و حال.

پیکره ادبیات فارسی ما درختی است که ریشه‌های آن - چه در قلمرو پیام و چه صنعت و واژه‌ها - به فرهنگ گذشته، عصر حاضر و فرهنگ اسلامی منتهی می‌شود. بدیهی است که اگر از این منابع به خوبی تغذیه نکند و یا یکی از ریشه‌های آن دچار سوء تغذیه شود؛ تمام پیکره آن رو به ضعف و کم‌رنگی می‌نهد و غبار خزان و بی‌برگی بر چهره اش می‌نشیند.

یکی از آفات بزرگ ادبیات، بریدگی از گذشته است زیرا ادبیات امروز مانند هر اندیشه و فرهنگی تکامل یافته ادبیات و اندیشه پیشین است. پس اگر رابطه آن را با گذشته قطع کنیم بخش عظیمی از ریشه‌ها و تنه آن را بریده ایم. چه کسی است که نداند علت غنا و پرباری فلسفه و عرفان مرحوم صدر المتألهین مروهون حکمت و فلسفه مشاء، اشراق و عرفان محیی الدین عربی و شاگردان اوست؟ چنان که حافظ، نان خور سفره عطار، مولانا، فخرالدین عراقی، مسعود سعد سلمان، نظامی و... است. اینک بی هیچ تردیدی می‌توان گفت که ادبیات بریده از گذشته خود، ره به جایی نمی‌برد.

شریان حیاتی و ریشه دیگر ادبیات، پشتوانه فرهنگ و اندیشه عصر حاضر است. قرآن که سخن جاودانه حضرت حق است تصریح می‌کند که همه پیامبران الهی با زبان و فرهنگ قوم و خود سخن می‌گویند: ﴿وما ارسلنا من رسول إلا بلسان قومه﴾^{۱۳}. پس ادبیات بریده از زمان ادبیاتی است کهنه و عاری از طراوت، جذبه، و نوآوری؛ چنان که علم و اندیشه بریده از زمان دردی از نسل حاضر را درمان نمی‌کند. پس ادیب و هنرمند ضمن اینکه باید هنر و اندیشه

گذشتگان را در آثار خود هضم کند، باید هنر و اندیشهٔ زمان خود را نیز مورد توجه قرار دهد و آن را در شخصیت و آثار خویش جذب نماید. اما پیوستگی و ارتباط با اسلام به کالبدی جان ادبیات روح تعهد و جاودانگی می‌دمد. و به لحاظ واژه‌ها و ترکیبها و صور خیال به آن غنا می‌بخشد و الگو می‌دهد.

با کمال تأسف در دنیای ادبیات ایران معاصر، هر سه جریان مذکور به خوبی مشاهده می‌شود؛ که انقلاب ادبی اسلام را با آفت مواجه ساخته و راه جریان تکاملی آن را سد می‌کند. از این آفتها می‌توان به «آفت کهنه‌گرایی»، «آفت زمان‌زدگی» و «آفت اسلام‌گریزی» تعبیر کرد. در برابر جریانهای یاد شده، ادبیات و هنر پیوسته با گذشته، حال و اسلام قرار دارد که از آن می‌توان به عنوان «جریان اصیل» و یا «ادبیات انقلاب اسلامی» یاد کرد.

ویژگیهای ادبیات انقلاب اسلامی

ادبیات انقلاب اسلامی ادبیاتی است گسسته از زمان‌زدگی و کهنه‌گرایی، در عین حال پیوسته با گذشته و زمان حاضر. پس می‌توان این ویژگی را اولین خصیصهٔ ادبیات انقلاب دانست؛ ولی دو ویژگی اساسی دیگر که از پیوستگی با اسلام سرچشمه می‌گیرد؛ عبارتند از: عرفان جامع به لحاظ اندیشه و پیام و تأثر از ادبیات اسلامی در حوزهٔ فنون سخن‌آرایی و قلمرو الفاظ. آنچه که اندیشه و پیام ادبیات انقلاب را از اندیشه و پیام ادبیات کهن متمایز می‌سازد؛ ظهور عرفان جامع یا عرفان حماسی و اجتماعی است.

ادبیات گذشته ما به لحاظ اندیشه یا آینهٔ تجلی روح حماسه بود یا مجلای عشق متعالی در پیچ و تاب وصل و هجران حضرت حق، یا گنجینهٔ عقل و خرد و یا عرصهٔ طرح جریانهای اجتماعی و سیاسی. شاهنامهٔ حکیم طوس مصداق اندیشهٔ نخست، غزلیات حافظ مصداق عشق محوری، حدیقهٔ سنایی و فرازهای عمده‌ای از مثنوی مولانا مصداق گرایش سوم و شعر دوران مشروطه از نوع گرایش چهارم است؛ ولی ادبیات انقلاب اسلامی از این یک بعدی نگرینها به دور است بلکه عشق آن با تعقل، حماسه و سیاست گره خورده است که از آن به عرفان جامع تعبیر می‌کنیم. این جامع‌نگری حاصل نگرش جامع به قرآن و معارف اهل بیت علیهم‌السلام است که از طریق محبت اولیای الهی به نسل انقلاب منتقل می‌شود و در آثار هنری آنان نقش می‌بندد. به عبارت دیگر، اسماء و صفات حضرت حق در قرآن و شخصیت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جلوه‌گر می‌شود و از طریق محبت و عشق در شخصیت اهل بیت علیهم‌السلام عینیت پیدا می‌کند. آنگاه از طریق معرفت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام در شخصیت ولی به حق و عارف کامل، امام خمینی-ره- به منصفهٔ ظهور می‌رسد و دگربار عنصر معرفت و محبت، معجزهٔ دیگری می‌آفریند که تکثیر و انعکاس شخصیت ربانی آن بزرگ در شخصیت خیل‌مردان و عاشقان اوست. آنگاه، همان گونه که اُمت خمینی، خمینی‌گونه می‌اندیشد و خمینی‌گونه عمل می‌کند هنرمند و ادیب او نیز خمینی‌گونه می‌اندیشد و شور او را بر سر دارد؛ لا جرم خمینی‌گونه می‌سراید و چون او اثر

هنری می آفریند .

آری :

آنکه ثابت قدم بیند به راه
اندک اندک می کشدشان سوی خویش
بدهدش ره در شبستان وصال
متحد گردند با هم این و آن
می نیارد کس به وحدتشان شکی
عاشق و معشوق می گردد یکی^{۲۴}
از شفقّت می کند بر وی نگاه
می دهد راهش به سوی سوی خویش
بخشد او را هر صفات و هر خصال
هر دو را مویی ننگجد در میان

پس شخصیت امام خمینی - ره - تجلیگاه عرفان حماسی ، اجتماعی ، عشق سوزان و آمیخته با تعقل و خرد است و شخصیت هنرمند یا ادیب انقلاب آئینه عرفان جامع آن حضرت . بدیهی است که آفرینه های هنری چنین عارفانی آئینه عشق ، حماسه ، تعقل و تلازم با اجتماع خواهد بود . از همین روی باید بزرگترین مشخصه ادبیات انقلاب اسلامی را عرفان جامع دانست که از عرفان جامع عاشورایی امام خمینی - ره - سرچشمه می گیرد . خصیصه سوم ؛ تأثر هنری از اسلام در قلمرو صورت است ؛ یعنی ، ادبیات انقلاب اسلامی در بُعد هنری و سخن آرای نیز از ادبیات اسلامی ، الهام و الگو می گیرد . زیرا قرآن و سخن معصومین علیهم السلام همان گونه که در حوزه معنی در سطح اعجازند ؛ در قلمرو صناعت و سخن آرای نیز در اوج اعجاز خواهند بود . بنابراین ، ادبیات انقلاب همان گونه که در زمینه پیام و اندیشه ، اسلامی است در حوزه صناعت و فنون سخن آرای نیز اسلامی است . پس او از تصویرگریهای قرآن و اهل بیت علیهم السلام الگو می گیرد و از واژه ها و ترکیبهای ادبیشان بهره می برد و به عبارت دیگر ، در تمام قلمرو ادبی بر محور وحی است .

اینک جای این پرسش است که آیا ادبیات موجود انقلاب ما در مرحله مصداق و واقع به این ویژگیهای آرمانی و ایده آل و خصیصه های لازم دست یافته است ؟ یا آنکه برای رسیدن به آنها هنوز راه درازی در پیش دارد ؟ بدون شک ادبیات فارسی ما - بخصوص در قلمرو شعر و نثر ادبی - به توفیقات بزرگی دست یافته است که عمده آن ، توفیقات در حوزه پیام و اندیشه است ؛ یعنی ، شاعر و نویسنده انقلاب اسلامی به یمن معرفت و محبت ولی حضرت حق ، امام خمینی - ره - شاکله خویش را الهی کرده و این تحول در شاکله ، در آثار قلمی و زبان او نیز تجلی کرده است و آن عرفان جامع قرآنی است که در هیچ یک از مقطعهها و ادوار تاریخی سابقه نداشته است . آری :

این جماعت بنده «من» نیستند
ماه مبهوت است بر شبهایشان
می روند از اوج امواج خطر
تخته بند تخته تن نیستند
نور استغفار بر لبهایشان
عشق در دل ذو الفقاری بر کمر

نیست این دیبای محنت دامشان
عارفانند، عارفان خط خون
ننگری بر بستری آرامشان
آی ﴿حَرْبَ اللَّهِ هُمْ الْمُقْلِحُونَ﴾^{۲۵}
چکامه های شاعر عصر امام خمینی، از جهت پیام که عرفان جامع است؛ از این دست است:

گریزد از صف ما هر که مرد غوغا نیست
هر آنکه کشته نشد از قبیله ما نیست
یا:

کیست آن لای الاپی یک لاجامه
تا چو شمشیر علی گرم کند هنگامه
یا:

کو میثم آن خرما فروش نخل طه
کو اشتر آن دست علی در روز هیجا؟
ویا:

رفت از خوف خمینی شب به غار
تیغ اوّل رقص ربانی کنند
بیشه هرگز صولت شیرینکاست
یا علی شیر دغّل گیرت کجاست؟
بی خمینی خانقاه نور نیست
آه ای آینه داران سنگتگان
این فقط یک تیغه بود از ذوالفقار
تیغ دوّم ظلم را فسانی کند
از نجف جز شیر هرگز برنخواست
یا ولی عصر شمشیرت کجاست؟
بی خمینی هیچ کوهی طور نیست
جاده های بی خمینی ننگتان^{۲۶}

پس شاعر دوران انقلاب، در بُعد پیام و اندیشه به خوبی از عهده مسؤولیت برآمده است. قلمرو دوّم موفقیت؛ موفقیت شعر انقلاب اسلامی در بُعد حضور در بستر زمان است. به جرأت می توان گفت که شاعر نسل انقلاب، به تمام معنی، فرزند زمان خویش است. به همین دلیل چکامه هاشان در بُعد واژه ها، ترکیبها، تصویرگریهای خیال و حتی در بُعد قالب و آهنگ پر از طراوت و نوآوری است تا آنجا که حتی فوجی از واژه های غیر شعری و متروک، در فضای عطرآگین و پر طراوت شعر انقلاب دوباره جان می گیرند و وارد عرصه ادبیات می شوند:

با گام تو راه عشق آغاز شود
شب با نفس سپیده دم ساز شود
با نام تو ای بهار جاری در جان
یک باغ گل محمدی باز شود^{۲۷}
یا:

گلوآژه لبیک به لبها حک بود
از وسعت گامها، زمین در شک بود

۲۵- از شعر گونه های صاحب این قلم.

۲۶- ز علی معلم دامغانی و احمد عزیزی.

۲۷- حسینی، حسن، شاعر معاصر.

ای کاش در آن صبح ظفر می دیدی خورشید به دست عاشقان کوچک بود^{۲۸}
ویا:

یادگار از تو همین سوخته جانی است مرا شعله از توست اگر گرم زبانی است مرا
چه زخم لاف رفاقت؟ نه غم چون توست نه از آن گرم‌دلی هیچ نشانی است مرا^{۲۹}

ولی آیا می توان گفت که شاعران و ادبای انقلاب، در قلمرو پیوستگی با صناعات و فنون به کار رفته در ادبیات کهن فارسی و ادبیات اسلامی جهت بهره گیری از آن نیز موفق بوده اند؟ صاحب این قلم پاسخ را منفی می داند. ادبیات انقلاب اسلامی متناسب با اندیشه و نگرش متعالی خود از هنر و ادبیات کهن اسلامی و فارسی، آنگونه که در شأن ادبیات انقلاب اسلامی است تغذیه نکرده است. به همین سبب آن استحکام، جاودانگی و قوتی که در شاهکارهای منظوم و منثور پیشینیان بود در آنها چندان نمودی ندارد. پس ادبیات انقلاب در دو قلمرو یاد شده دچار کم رنگی است و راه جبران آن نیز جز تقویت و تحکیم رابطه هنری آن با قرآن و اهل بیت و شاهکارهای کهن فارسی نیست. البته آنچه بیان گردید در قلمرو شعر و تا حدودی نثر بود. ولی در وادی انواع دیگر ادبی چون رمان، قصه و نمایشنامه نویسی و ... فاصله آن با آرمانها و ایدآلهای انقلاب اسلامی، بسیار است و این شاعرانند که در حوزه اندیشه و پیام و عنایت به زبان معاصر، دین خود را نسبت به انقلاب اسلامی، به خوبی ادا کرده اند.

چنان که در آغاز بحث خاطر نشان کردیم ادبیات و اندیشه ها از یکدیگر تأثیر می پذیرند و برهمدیگر تأثیر می گذارند. بنابراین، همان گونه که ادبیات فارسی از ادبیات غنی عرب بعد از اسلام تأثیر فراوان پذیرفته است ادبیات عرب بعد از اسلام نیز از ادبیات اصیل و غنی فارسی تأثیر پذیرفته است. می دانیم که برخی از شاهکارهای ادب فارسی، چون رباعیات خیام، غزلیات حافظ و مثنوی مولوی به زبان عربی ترجمه شده و به دیار اندیشه و ادبیات عرب منتقل شده است. از سوی دیگر بخش عظیمی از شاهکارهای ادبی جهان عرب توسط فرزندان ایران به رشته تحریر درآمده اند و بطور طبیعی ظرافتها و زیباییهای ادبیات فارسی را نیز به ادبیات عرب انتقال داده اند. استاد مطهری - ره - می نویسد:

«در این قسمت (ادبیات) ایرانیان خدمات فراوانی کرده اند، خدمات ایرانیان به زبان عربی بیش از خدمات خود اعراب به این زبان بوده و همچنین خیلی بیش از خدمت این مردم به زبان فارسی بوده است. ایرانیان به حکم یک انگیزه مقدس دینی به خدمت زبان عربی همت گماشتند.»^{۳۰}

پس از آن به فهرست اسمی نحویین ایرانی و فرزندان علم بیان و بدیع می پردازد و از عبد القاهر جرجانی، زمخشری، سکاکی خوارزمی، قطب الدین شیرازی (شارح مفتاح سکاکی)،

۲۸- غزوه، علیرضا، دفتر از نخلستان تا خیابان.

۲۹- باقری، ساعد، دفتر نجوای جنون.

۳۰- استاد مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۵۰۹، چاپ صدرا.

تفتازانی و میرسید شریف جرجانی - که بانیان عمده علوم بلاغی عرب بودند - به عنوان نوابغ ایرانی علم بیان و بدیع عرب یاد می کنند. پس همان گونه که گسستن از ادبیات غنی دوره اسلامی عرب آفتی بزرگ برای ادب فارسی است؛ گسستن ادبیات جهان عرب از شعر و ادب کهن فارسی و ادبیات انقلاب اسلامی نیز خسارت جبران ناپذیری است. زیرا که به ضرس قاطع می توان گفت: فرهنگ و ادب اسلامی هر چند در جهان عرب متولد شد ولی در بستر اندیشه و ادبیات ایران زمین تفسیر و تبیین گردید؛ و این حقیقتی است که ابن خلدون در «مقدمه» - با عنوان «در اینکه بیشتر دانشوران اسلام از ایرانند» - و دکتر غنیمی هلال مصری و محققان منصف دیگر اروپا و جهان عرب بر آن تصریح کرده اند.^{۳۱}

حاصل سخن:

ادبیات قرآن و حدیث پیامبر ﷺ و اهل بیت او تحولی عظیم در ادبیات عرب پدید آورد. پس از آن همراه با توسعه قلمرو حکومتی مسلمین دامنه آن کلیه ممالک زیر نفوذ خود را در بر گرفت.

ادبیات فارسی به لحاظ خصیصه کمال پذیری و قدرت تغذیه، از ادبیات اسلامی بسیار تأثیر پذیرفته است.

این تأثیر پذیری در دو قلمرو صورت گرفته: پیام و فنون سخن آرای و دیگر واژه ها و ترکیبها.

در بُعد پیام و اندیشه، عرفان و کلام اسلامی با گستردگی تمام وارد دنیای ادبیات ایران زمین شد و در آثار خداوندان ادب پارسی - بخصوص شاعران بعد از قرن ششم - برجستگی کامل یافت و در حوزه صنعت و فنون ادبی نیز در چهره تمثیل، تصویرها و واژه ها و ترکیبها به صحنه آفرینش آمد. تا آنکه در ادبیات انقلاب اسلامی تجلی تام و آن عرفان جامع یا عرفان حماسی، اجتماعی و ملازم با عقل و عشق بود. و روشن گردید که این تأثیر اگر در قلمرو فنون سخن آرای و سبکهای ادبی - در تمام انواع ادبی - و واژه ها و ترکیبها نیز بطور استادانه تحقق پذیرد آرمانهای انقلاب ادبی اسلام، بطور کامل تحقق یافته است.

در پرتو این بررسی به دست آمد که مهمترین آفت ادبیات، گسستگی از گذشته و حال و بریدگی از اسلام است؛ چنان که در پرتو این تقسیم می توان جریانهای ادبی ایران را به چهار گرایش تقسیم کرد: ادبیات بریده از گذشته - زمان زده -، ادبیات بریده از اسلام - ادبیات غیر دینی یا ادبیات سکولاریستی -، ادبیات کهنه گرا و بریده از زمان و ادبیات پیوسته با اسلام (حاضر در زمان و پیوسته با گذشته) که ادبیات ایدال انقلاب اسلامی است. و مهمترین خصیصه های آن عبارت از: پیوند با گذشته و حال، ترویج عرفان جامع به لحاظ اندیشه و نگرش و بهره گیری کامل از سبک و هنر سخن آرای قرآن و اهل بیت ﷺ است.

۳۱- ر. ک، ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، ج ۲، ترجمه گنابادی، محمد و ادبیات تطبیقی، غنیمی هلال،

محمد، ص ۱۴۴ - ۱۴۵، ترجمه آیه الله زاده شیرازی، مرتضی.